

## مقدمات هجرت

در روزگار پیشین «وادی القری» راه بازرگانی یمن بشام بود کاروان تجارتی «یمن» پس از عبور از کناره مکّه وارد دره طولانی میشدند ، که بنام «وادی القری» موسوم بود ؛ و در امتداد آن ؛ مناطق سرسبز و خرمی وجود داشت که یکی از آنها شهر قدیمی «یشرب» بود که بعداً بنام «مدینه الرسول» معروف گردید ؛ در این منطقه ؛ در طائفه معروف «اوس و خزرج» که از مهاجرین اعراب یمن (قحطانی) بودند از اوائل قرن چهارم میلادی زندگی میکردند ؛ در کنار آنها سه طائفه معروف از یهود (بنی قریظه ، بنی النضیر ؛ بنی قینقاع) که از مهاجرین شمال شبه جزیره بودند ، سکنی گزیده بودند همه ساله گروهی از اعراب «یشرب» برای برگزاری مراسم حج در مکه در موسم مخصوصی شرکت میکردند ، و با پیامبر اکرم برخوردی داشتند و رسول خدا تماسهایی با آنها میگرفت که این ملاقاتها رویهمرفته مقدمات هجرت را فراهم آورد ، و تمرکز نیروی متفرق اسلام را در آن نقطه ایجاب نمود ؛ بسیاری از این تماسها اگر چه سودی نداشت ؛ ولی سبب میشد که حجاج «یشرب» هنگام بازگشت به وطن ، طلوع پیامبر جدید را بعنوان مهمترین خبر و حادثه همراه خود ببرند ، و توجه مردم آنسامان را به چنین امر مهم جلب نمایند از این لحاظ ما برخی از این ملاقاتها را که در سالهای یازده و دوازده و سیزده بعثت دست داده است در اینجا نقل مینمائیم ، و با بررسی این مطالب علل هجرت رسول خدا از مکه به یشرب و تمرکز قوای مسلمانان در آن نقطه روشن میگردد .

۱ - ابن هشام در سیره خود ج ۲ ص ۳۲ مینویسد : هر موقع پیامبر اکرم متوجه میشد که شخصیتی از عرب وارد مکه شده است فوراً با او تماس میگرفت و آئین خود را عرضه میداشت روزی شنید که سوید بن صامت وارد مکه شده است فوراً با او ملاقات نمود ، و حقایق نورانی آئین خود را برای او تشریح کرد ، وی گفت شاید این حقایق همان حکمت لقمانست که من همراه دارم ، حضرت فرمود : گفته‌های لقمان نیکو است **والذی معی افضل هذا قرآن**

**انزله الله تعالی هوهدی ونور** . ولی آنچه برای من نازل فرموده است بهتر و بالاتر است زیرا آن مشعل هدایت ؛ و نور افکن فروزانست ؛ سپس حضرت آیاتی چند برای او خواند ، و وی نیز آئین اسلام را پذیرفت ؛ و بسوی مدینه بازگشت ؛ و پیش از جنگ «بعث» بدست خزر جیان در حالیکه «شهادتین» بر لب داشت کشته شد .

۲- گروهی از «بنی عامر» با حضرت ملاقات نمودند ؛ و عرض کردند : مادر صورتی بتو ایمان میآوریم که پس از خود خلافت اسلام را بما واگذار نمائی ؛ حضرت فرمود : **الامر الی الله یضعه حیث یشاء** ؛ این کار مربوط بخداست و من در آن اختیاری ندارم ؛ آنان از پذیرفتن اسلام سر باز زدند و گفتند که ماسینه های خود را سپر کنیم و دیگری از آن بهره مند گردد ؛ سپس بار سفر بستند و بسوی قبیله خود بازگشتند ؛ و مطلب را با پیر مردیکه بر اثر ضعف نتوانسته بود در حج شرکت کند در میان گذاردند ، پیر مرد روشندل آنانرا مذمت کرد و گفت این همان ستاره درخشانی است که از افق حقیقت طلوع نموده است .

انس بن رافع با گروهی از جوانان قبیله «بنی عبدالاشهل» که در میان آنها ایاس بن معاذ بچشم میخورد وارد مکه شدند که از قریش کمک نظامی بگیرند و علیه خزر جیان قیام کنند رسول اکرم در جلسه آنان شرکت کرد ؛ آئین خود را برای ایشان تشریح نموده و آیاتی چند خواند ، «ایاس» که جوان باشهامتی بود ، بر خاست ایمان آورد و گفت : **هذا خیر مما جئتم له** ؛ این آئین ؛ بهتر از کمکهای قریش است ؛ که برای آن بدین نقطه آمده اید ، یعنی آئین توحید ضامن سعادت همه جانبه ما است ، که برادر کشی و همه گونه عوامل فساد و تخریب را از بین میبرد ایمان این جوان بدون اینکه تمایلات رئیس قبیله را جلب نماید ، خشم «انس» را به هیجان آورد برای تسکین ناراحتی خود دستهای خود پراز ریک کرد و بصورت این جوان زد ؛ و گفت : ساکت باش ما برای دریافت کمکهای قریش آمده ایم نه برای پذیرفتن آئین اسلام ؛ رسول خدا بلند شد و گروه مزبور ، به مدینه ، بازگشتند ، جنگ بعثت میان خزر ج و اوس رخ داد ؛ و «ایاس» در این نبرد در حالیکه در آخرین لحظات عمر خود کلمه اخلاص بر لب داشت ، کشته شد .

### جنگ بعثت

از جنگهای تاریخی این دو قبیله ، جنگ بعثت است ، که در این جنگ ؛ اوسیان پیروز شدند ؛ و نخلستانهای دشمن را سوزاندند ؛ پس از آن ؛ جنگ و صلح بطور متناوب رخ میداد ، عبدالله بن ابی که از اشراف خزر ج بود ؛ در این جنگ شرکت نکرد ؛ از این نظر پیش هر دو قبیله موجه شده بود ؛ ولی میرفت که هر دو طرف آخرین نیروهای مادی خود را از دست بدهند و تمایلات شدیدی نسبت بصلح در میان آنها پدید آمده بود ، و هر دو قبیله اصرار میکردند که ریاست صلح را

«عبدالله» به پذیرد؛ و حتی تاج امارتی برای او آماده کرده بودند؛ ولی این جریان در اثناء با شکست قطعی روبرو گردید، زیرا در این هنگام پیامبر اکرم با شش تن از خزرجیان در مکه ملاقات نمود و آنان دعوت حضرتش را پذیرفتند.

### ایمان شش تن از خزرجیان

پیامبر اکرم در موسم حج با شش نفر از قبیلہ خزرج ملاقات نمود؛ و با آنها گفت، شما با یهود هم پیمانید؟ گفتند بلی؛ فرمود: نمی نشینید که با شما سخن بگویم؛ آنان نشستند و سخنان رسول خدا را شنیدند؛ آیاتی چند تلاوت شد؛ سخنان رسول اکرم تأثیر عجیبی در آنها بوجود آورد، و در همان مجلس ایمان آوردند خصوصاً که از یهودیان شنیده بودند که پیامبری از نژاد عرب که مروج آئین توحید خواهد بود، و حکومت بت پرستی را منقرض خواهد ساخت باین زودی، مبعوث خواهد شد، لذا با خود گفتند: پیش از آنکه یهود پیش دستی کنند، ما او را یاری کنیم؛ و بدین وسیله بردشمان پیروز آئیم.

طبری در ج ۲ ص ۲۳۴ مینویسد: گروه مزبور ربه پیامبر کرده و گفتند میان ما آتش جنگ همواره فروزان است امید است که خداوند بسبب آئین پاک تو: آنرا فرو نشانند؛ و ما اکنون بسوی «یشرب» بر میگرددیم، و آئین تو را عرضه میداریم، هر گاه همگی اتفاق بر پذیرفتن آن نمودند؛ گرامیتر از شما کسی برمانست و این شش نفر فعالیت پی گیری برای انتشار اسلام در میان یثربیان شروع کردند بطوریکه خانه‌ای نبود که صحبت از پیامبر در آنجا نباشد.

### نخستین پیمان عقبه

تبلیغات پی گیری این شش تن، کار خود را ساخت. و سبب شد که گروهی بائین توحید گردیدند، و در سال دوازدهم «بعثت» دسته‌ای مرکب از دوازده تن؛ از مدینه حرکت کردند و با رسول اکرم در عقبه ملاقات نموده اولین پیمان اسلامی را بوجود آوردند؛ و معروفترین این دوازده تن اسعد بن زراره، و عباده بن صامت و... بودند؛ و متن پیمان آنها پس از پذیرفتن اسلام بقراریزیده است: **ان لا نشرقک باللہ شیعاً و لا نسرق و لا نزنئی و لا نقتل اولادنا و لا ناتی بیعتان نفتریه بین ایدینا و ارجلنا و لا نعصیه فی معروف**؛ با رسول خدا پیمان بستیم که بوظایف زیر عمل کنیم؛ بخدا شریک نورزیم و زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم، بیکدیگر تهمت نزنیم و در کارهای نیک نافرمانی نکنیم. رسول خدا پاسخ داد که اگر بر طبق پیمان عمل نمودید جایگاه شما بهشت است، و اگر نافرمانی کردید، در این صورت کار دست خداست یا میبخشد یا عذاب میکند؛ و این پیمان را مورخان «بیعة النساء» میگویند؛ زیرا رسول خدا در فتح مکه از زنان نیز بدین ترتیب بیعت گرفت.

این دوازده تن بادل‌لبریز از ایمان بسوی « مدینه » برگشتند و فعالیت‌های خود را برای پیشرفت اسلام دو چندان کردند ، و نامه‌ای بر رسول خدا نوشتند که مبنی بر این است تا قرآن تعلیم کند ، پیامبر ! مصعب بن عمیر را برای تعلیم و تربیت آنان فرستاد و برخاستند و در میان آن در غیاب رسول خدا دور هم جمع میشدند و نماز جماعت میخواندند .

### دومین پیمان عقبه

شور و هیجان غریبی در مسلمانان « مدینه » حکم فرما بود ؛ هر روز دقیقه شماری میکردند که موسم «حج» فرارسد ، ضمن برگزاری مراسم حج ، رسول خدا را از نزدیک زیارت کنند و آمادگی خود را برای هرگونه خدمت ابراز دارند و دائره پیمان را از نظر کمیت و کیفیت توسعه دهند ؛ کاروان حج مدینه که بالغ بر پانصد نفر بودند ؛ حرکت کرد ؛ و در میان آنان هفتاد و سه تن مسلمان که دو تن از آنها زن بود ، وجود داشت و باقی مانده بیطرف و با تمایل با اسلام بودند ؛ گروه مزبور با پیامبر اکرم در مکه ملاقات نمودند و برای انجام دادن مراسم بیعت ، وقت خواستند ، پیامبر فرمود : محل ملاقات « منی » است ؛ هنگامیکه در شب سیزدهم ذی الحجه همه چشمها در خواب فرو رود در پائین «عقبه» (۱) با من ملاقات کنید ، شب سیزدهم فرارسید ، رسول اکرم پیش از همه با عموی خود «عباس» در عقبه حاضر شدند ، پاسی از شب گذشت ؛ مشرکین عرب ، چشم در خواب فرو بردند مسلمانان یکی پس از دیگری از جای خود بلند شدند و مخفیانه بسوی عقبه روی آوردند ؛ عباس عموی پیامبر مهر خاموشی را شکست و درباره رسول خدا چنین گفت : ای خزر جیان ! شما پشتیبانی خود را نسبت بائین «محمد» ابراز داشته‌اید ؛ بدانید که وی گرامیترین افراد قبیله خود میباشد ، تمام بنی هاشم اعم از مؤمن و غیر مؤمن دفاع از او را برعهده خود داشته‌دارند . ولی اکنون «محمد» جانب‌شمارا ترجیح داده و مایل است در میان شما باشد ؛ اگر تصمیم دارید که روی پیمان خود بایستید و او را از گزند دشمنان حفظ کنید ، اینک او را در اختیار شما میگذاریم ، و اگر در لحظات سخت یارای دفاع از او را ندارید ، هم اکنون دست از او بردارید و بگذارید او در میان عشیره خود با کمال عزت و مناعت و عظمت بسربرد . در این هنگام «ابرا بن معرور» بلند شد و گفت : بخدا قسم هر گاه در دل ما غیر آنچه بر زبان ما جاری میشود چیز دیگری بود ابراز نمیکردیم ؛ ما جز صداقت و عمل به پیمان ، و جانبازی در راه رسول خدا ؛ چیز دیگری در سر نداریم ، سپس خزر جیان رو بر رسول خدا نمودند ؛ و تقاضا کردند که حضرت سخنی بفرماید ؛ رسول اکرم آیاتی چند خواند و تمایل آنها را نسبت بائین اسلام تشدید نمود ، سپس فرمود : **أبا یعکرم علی ان تمنعون منی مما تمنعون منه نسا نکم**

(۱) گردنه ایست نزدیک منی .

**وابنائکم :** یا شما بیعت میکنم براینکه از من دفاع کنید ، آنچنانکه از فرزندان و اهل بیت خود دفاع میکنید در این هنگام دومرتبه « براء » برخاست و گفت : ما فرزندان جنگ و مبارزه و تربیت یافتگان جبهه‌های نبردیم ، و این خصیصه از نیاکان ما بما بوراثت رسیده است ؛ در این اثناء که شور و شوق سراسر جمعیت را فرا گرفته بود ، صدای خزر جیان که حاکی از اشتیاق فوق العاده آنان بود ؛ بلند شد ، عباس در حالیکه دست رسول خدا را در دست داشت ؛ گفت : جاسوسانی بر ما گمارده شده و لازم است آهسته سخن بگوئید ، در این حالت « براء بن معرور » و « ابوالهیثم بن تیهان » و « اسعد بن زراره » از جای خود بلند شدند ؛ دست بیعت بر رسول خدا دادند ؛ سپس بتدریج تمام جمعیت مراسم بیعت را پیاپی رساندند ؛ « ابوالهیثم » هنگام بیعت عرض کرد : **یا رسول الله** ما بایهود پیمان بسته ایم ؛ اکنون ناچاریم تمام آنها را بشکنیم ؛ سزاوار نیست روزی از ما دست بردارید و بسوی قوم خود برگردید ، رسول خدا فرمود : شما با هر کس پیمان صلح بسته‌اید من محترم می‌شمرم سپس فرمود : دوازده نفر بعنوان نماینده جمعیت انتخاب کنید ؛ که من کفالت شماها را بر عهده آنان بگذارم ؛ چنانکه موسی بن عمران دوازده نفر نقیب از میان بنی اسرائیل انتخاب نمود ، سپس نمایندگان جمعیت انصار ، که نه تن از خزر ج و سه تن از « اوس » بودند ؛ حضور رسول خدا معرفی شدند که نام و خصوصیات آنها در تاریخ مضبوط است و بدینوسیله مراسم بیعت پایان پذیرفت ، و رسول اکرم قول داد ؛ که در موقع مناسبی مکه را ترک گوید ؛ و بسوی مدینه بیاید سپس جمعیت متفرق شدند

## یادآوری

در تعقیب مقاله « **جامعه دینی نجف اشرف** » که در شماره سابق درج شده بود عده‌ای پیشنهاد کرده اند بانی و مؤسس آن ساختمان عظیم بعنوان قدردانی و تشویق از خدمات ارجدار که کرده است معرفی شود .

بدینوسیله با اطلاع خوانندگان گرامی میرسانیم که ساختمان مزبور بهمت والای جناب آقای « **حاج محمد تقی اتفاق** » تأسیس شده است ، این موفقیت را بایشان تبریک می‌گوئیم .